



آیت الله قرهی: غضبی که تحت سیطره عقل نباشد، شجاعت نیست، تهوّر است

آیت الله قرهی گفت: اگر غضب، تحت سیطره عقل قرار نگیرد، عنوان «تهوّر» است، به صورت ظاهر شجاعت است، اما اصلاً شجاعت نیست. قوه‌ای است که طبق آیات قرآن، در آخر هم خودش را به هلاکت می‌اندازد.

آیت الله قرهی گفت: اگر غضب، تحت سیطره عقل قرار نگیرد، عنوان «تهوّر» است، به صورت ظاهر شجاعت است، اما اصلاً شجاعت نیست. قوه‌ای است که طبق آیات قرآن، در آخر هم خودش را به هلاکت می‌اندازد.

به گزارش خبرگزاری مهر، سید و هشتاد و ششمین جلسه درس اخلاق حضرت آیت الله قرهی با موضوع ردائیل و فضائل قوه غضب، راه رسیدن به فضائل آن و راه علاج ردائیلش در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد که رد ادامه می‌خوانید؛

مبصر اعضاء و جوارح انسان، کیست؟

پروردگار عالم، بشر را در قوایی قرار داد که این قوا، تحت قوه النظم، قوه عقلی عاقله قرار بگیرند، از جمله قوه غضب که بیان کردیم: اگر این قوه غضب، تحت فرمان قوه عقل، قرار بگیرد، شجاعت است.

البته منظور از این عقل، عقل سلیم است؛ یعنی عقلی که بندگی کند و «ما عبد به الرحمن» باشد، نه عقلی که صورت ظاهر عقل است، اما در حقیقت مکر است و تصور می‌کند مکار هم هست، در حالی که بالجد و مکر و مکر و مکر الله و الله خیر الماکرین. اگر بشر مطیع هوی و هوس (أعدی عدوک نفسک الّتی بین جنّیک) و دشمن بیرونی (شیطان لعین و رجیم) شد، هزار کار می‌کند، تهمت می‌زند، دروغ می‌گوید، همه کاری بلد است و تصور می‌کند حسب مکر، پیروز است، اما بیچاره و نابود است.

پروردگار عالم می‌فرماید: اگر غضب تحت قوه عقل عاقله قرار گرفت، شجاعت است، شجاعتی که فقط در راه خدا، در راه دین، در راه انجام اوامر الهی، غضب می‌کند. اما در راه نفس و حتی در راه دفاع از خود هم غضب نمی‌کند، البته الّایی دارد که در مورد دفاع مؤمنین از خودشان هست و آن را هم قرآن در سوره زمره و شعرا و شوری اشاره می‌کند. اما معمولاً این است که وقتی غضب تحت سیطره عقل ناظم القوا قرار گرفت، دیگر فقط در راه خدا، به او برپا داده می‌شود و غضب می‌کند.

بهترین اسم برای قوه عقل، همین ناظم القواست؛ یعنی مبصر است. این که در مدارس هم عنوان مبصر بیان می‌شود؛ برای این است که مواظب و مراقب است که چه زمانی معلّم می‌آید و در آن هنگام به بچه‌ها می‌گوید: بلند شوید. عقل هم نسبت به دیگر اعضاء و جوارح، مبصر است، می‌گوید: شیطان دارد می‌آید، بنشینید، انبیاء دارند می‌آیند، قیام کنید. لذا حال قوه عقل، حال مبصری است، نظم می‌دهد، مراقبه می‌کند.

تهوّر؛ غضب افسارگسیخته!

وقتی قوه غضب تحت سیطره عقل قرار گرفت و از این عقل که «ما عبد به الرحمن» است (نه عقلی که ظاهرش را عقل می‌گویند، اما اسمش، مکر است که خدا هم به خوبی و به موقع، جواب مکارها را خواهد داد)، اطاعت کرد؛ شجاعت می‌شود. آیات و روایاتی را هم در زمینه شجاعت در جلسات قبل بیان کردیم.

اما اگر این غضب، تحت سیطره عقل قرار نگیرد، عنوان «تهوّر» است، به صورت ظاهر شجاعت است، اما اصلاً شجاعت نیست. قوه‌ای است که طبق آیات قرآن، در آخر هم خودش را به هلاکت می‌اندازد، حالا یا این هلاکت در همین دنیاست و یا در آخرت. مانند بعضی‌ها که دیدید به ظاهر شجاع هستند، کارهایی می‌کنند و خود را به هلاکت می‌اندازند. مانند شخصی که دیوانه‌وار در مترو آن

کار را کرد، به صورت ظاهر عنوان شجاعت است، اما در اصل، «تهور»؛ است و به هلاکت می‌رسد. هلاکت اصلی هم در آخرت هست که جدی هلاک می‌شود و کاری از دست او برنمی‌آید.

پس اگر غضب تحت سیطره‌ی عقل نباشد، به هلاکت می‌انجامد و این هلاکت، حتمی است و دیگر هیچ راه برگشتی برای او نیست.

لذا پروردگار عالم فرمود: «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة»؛ که حسب روایات شریفه منظور از «تهلكة»؛ را همین مطلب بیان کردند که حال تهور دارند، عقل ندارند و غضب، یله و رهاست. از وقتی غضب، یله و رها شد، افسار گسیخته شد، فرد به هلاکت می‌رسد و نهایت تهور، همین هلاکت است، منتها این هلاکت یا در دنیا است و یا در آخرت.

البته اگر این هلاکت در دنیا باشد، در آخرت هم هست. یعنی اصل هلاکت در آخرت است. چون عنوان «هَلَكَة»؛ در میان بعضی از بادیه‌نشینان، از جمله، طائف و ...، به معنی کسی است که دیگر همه چیز را از دست می‌دهد. «هَلَك شَيْءٌ»؛ لا شَيْءَ لَهُ فِي نَجَاةٍ؛ هلاکت یک شیء، زمانی است که دیگر هیچ شئی برای نجات آن شیء نباشد. بالاترین هلاکت هم در آخرت است.

پس اگر غضب، افسار گسیخته شد، تحت سیطره‌ی عقل قرار نگیرد؛ دیگر تمام است. به تعبیر بعضی از اعاضم، از جمله شیخ الرئیس، حال این تهور - که آن را غضب افسار گسیخته نام نهادیم - حال جنون است. یعنی کسی که تهور دارد، مانند مجنون و دیوانه است. به صورت ظاهر عاقل است و تصور عقل هم می‌کند، اما عقل حقیقی نیست، جنون است و یله و رهاست و انسان را بیچاره و گرفتار می‌کند.

گاهی دیدید که مجنون، خودش را از کوه پایین می‌اندازد که ناشی از غضب اوست. در روایات داریم که در یأس، یک مطلبی خوابیده و نهایتش این است که انسان را به غضب می‌اندازد. وقتی انسان، اتکای به خدا نداشت و از همه چیز مأیوس شد، طبیعی است غضب می‌کند و گاهی غضبش این است که خودکشی می‌کند. لذا در خودکشی به صورت ظاهر می‌گوید: من شجاعت به خرج دادم از این دنیا بریدم، اما در اصل حماقت و ترس است، این فرد از دنیا ترسیده، از مشکلات ترسیده، یأس، وجودش را فرا گرفته است. لذا غضبی نسبت به اطراف به او حاکم می‌شود و این غضب، عامل می‌شود برای این که خود کشی کند، خودش را از کوه پرتاب می‌کند، در دریا خودش را غرق می‌کند، خودش را دار می‌زند و ... همه دلالت بر این است که این شخص بعد از یأس، غضبش، افسارگسیخته شده است. همین است که حال تهور (غضب افسارگسیخته) را حال جنون بیان می‌کنند، چون وقتی این‌گونه شد، تا جایی که بتواند دیگران را می‌زند و بعد هم خودش را از بین می‌برد. یا این که از همان اول خودش را از بین می‌برد و هلاک می‌کند که نشان می‌دهد غضبی در کار است.

وضو؛ آتش غضب را خاموش می‌کند

لذا ذیل همین تهور، روایات کثیره‌ای داریم. از جمله این که در نهج‌الفصاحه آمده پیامبر اکرم، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ»؛ غضب از شیطان است و خلقت شیطان هم از آتش است؛ لذا می‌بینیم کسی که غضب می‌کند، سرخ می‌شود و وجودش، گر می‌گیرد. «و إِنَّمَا يَطْفِئُ النَّارَ بِالْمَاءِ فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ»؛ آتش را آب خاموش می‌کند، هر کس هم غضبناک شد، وضو بگیرد.

پس معلوم می‌شود این غضب، غضبی است که افسارگسیخته است و دیگر تحت سیطره‌ی عقل نیست. چنین غضبی هم اولاً از شیطان است، پس، برای انسان، یک آتش اولیه است تا او را به آتش دیگری که همان هلاکت است که بیان کردیم، بیاندارد.

وضو؛ ترمزی در اوج غضب!

پس شجاعت، غضبی است که تحت سیطره‌ی عقل است و دیگر یله و رها نیست؛ پس کنترل آن هم راحت است، چون دست خداست. در اوج غضب بر دشمنان دین، اگر امر مولا دائر شود بر این که «أَسْكُتْ»؛ «أَخْرُجْ مِنَ الْغَضَبِ»؛ و ...، دیگر او از حال غضب خارج می‌شود.

نمونه‌ی بارز این مطلب هم بارها بیان کردیم که مالک‌زwnj&؛ ایشان در اوج غضب بر معاویه و عمروعاص، وقتی امر مولا را شنید، یک لحظه هم تأمل نکرد که کاش امیرالمؤمنین اجازه می‌داد و لذا بیهوده نیست که مولی‌زwnj&؛ الموالی، امیرالمؤمنین، نسبت به مقام ایشان فرمودند: مثل مالک برای من، مثل من است برای پیامبر! حرف، بسیار سنگینی است، مالک در باب اطاعت، شجاعت و ... مانند امیرالمؤمنین برای پدر بود! مطیع محض بود!

پس غضب تحت سیطره‌ی عقل الهی، از لحظه‌ی ای که امر مولا را بشنود که لاquo&؛ اُسکت&؛ raquo&؛ اُخرُج من الغضب&؛ و ...، دیگر خاموش می‌زwnj&؛ شود. غضب، برتر از عصبانیت است، تا عصبی نشوی، حال غضب نمی‌زwnj&؛ آید. اما اگر همین غضب تحت سیطره‌ی عقل باشد، در همان اوج هم می‌زwnj&؛ تواند آرام شود.

در مثال مناقشه نیست، مانند این که شما در اوج سرعت ماشین که بالای 280 و ... است، ترمز کنی، بدون این که واژگون شوی، به کسی آسیبی بزنی و موتور از کار بیافتد. غضبی که تحت سیطره‌ی ای که الهی است و عنوان شجاعت می‌زwnj&؛ گیرد، چنین حالی دارد. پس اگر غضب برای خدا باشد، در اوج آن هم می‌زwnj&؛ توان ترمز کرد. اگر برای غیر خدا شد، نمی‌زwnj&؛ تواند، می‌زwnj&؛ رود و رها نمی‌زwnj&؛ کند؛ چنین غضبی عنوان شیطان دارد.

اما آن غضب الهی، دیگر غضبی که در تعریف عامّه هست، نمی‌زwnj&؛ باشد و حالش، حال شجاعت است. اصلش از غضب بوده، اما دیگر غضب نیست. لذا وقتی غضب می‌زwnj&؛ آید، با شجاعت، دو مطلب می‌زwnj&؛ شود، غضب یک تعریف پیدا می‌زwnj&؛ کند و شجاعت، تعریف دیگر. با این که اصل شجاعت، از غضب است. اما وقتی غضب، تحت سیطره‌ی ای که عقل قرار گرفت، دیگر معنا، حال و تمام مطالبش، تغییر پیدا می‌زwnj&؛ کند.

لذا غضب برای شیطان است، همان‌زwnj&؛ طور که پیامبر هم فرمودند. منتها فرمودند: اگر غضب کردید، وضو بگیرید. چون همان آب زدن به سر و صورت، خودش به‌زwnj&؛ خودی‌زwnj&؛ خود خشم را می‌زwnj&؛ خواباند که پیامبر هم فرمودند: آتش را آب خاموش می‌زwnj&؛ کند. اما وضو، یک خصوصیتی دارد و آن، این که نور است. لاquo&؛ الوضوء&؛ نور&؛. این، یک ترمز عجیبی، بدون واژگونی می‌زwnj&؛ شود.

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب(اعلی الله مقامه الشریف) می‌زwnj&؛ فرمودند: کسانی که دائم الوضو هستند، کم غضبناک می‌زwnj&؛ شوند. پس یکی از نسخه‌ی زwnj&؛ ها، این است که دائم‌الوضو باشید تا غضب نکنید. اگر هم در وضو، باز غضب کردید، باز هم بلند شوید و وضو بگیرید. چون وضو، نور است لاquo&؛ الوضوء&؛ نور&؛، نوری است که سبب ترمز گرفتن در غضب می‌زwnj&؛ شود، بدون این که واژگونی صورت بگیرد. چون نور است و روشنایی دارد.

لذا خیلی مهم است که انسان بتواند غضب را فروبرد، لاquo&؛ و الکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس و الله یحبّ المحسنین&؛. چنین کسانی جزء محسنین و نیکوکارترین افراد می‌زwnj&؛ شوند. پروردگار عالم، خودش محسن است، همان‌زwnj&؛ طور که می‌زwnj&؛ گویم: لاquo&؛ یا محسن قد أتاک المسیء&؛. لذا این‌زwnj&؛ ها هم جزء محسنین می‌زwnj&؛ شوند و صفت پروردگار عالم را می‌زwnj&؛ گیرند.

غضب؛ برترین جرعه‌ی ای که انسان فرومی‌زwnj&؛ خورد!

پس آن غضبی که تحت سیطره‌ی ای که عقل است، شجاعت نامیده می‌زwnj&؛ شود و دیگر با آن غضبی که در تعریف عامّه است، فرق می‌زwnj&؛ کند. لذا اگر کسی بتواند غضبش را فرو برد، افضل و برترین است. فضیلت، یک خصلت درونی است که انسان را به مقام اوج می‌زwnj&؛ رساند و اگر افضل شود - که از نشانه‌ی زwnj&؛ های تقواست - قرب الی الله حاصل خواهد شد. لذا آن‌زwnj&؛ ها که در مقام افضل هستند، فانی فی الله هستند.

آیت‌الله العظمی شاه‌زwnj&؛ آبادی در بحث رشحات خود می‌زwnj&؛ فرمایند: این که در مقابل رذائل، فضائل تبیین می‌زwnj&؛ شود، باید دانست فضیلت آن چیزی است که در درون، از آن نفخه‌ی زwnj&؛ روح الهی است لاquo&؛ نفخت فیه من روحی&؛. ملاصدرای عظیم‌الشان در شواهد الربوبیه خود هم نکاتی در این باره می‌زwnj&؛ فرمایند که فضیلت، به انسان، اوج می‌زwnj&؛ دهد.

حالا اگر غضب به وجود آمد، هر کسی بتواند این غضب را - که بیان کردیم دیگر شجاعت نیست و تهور است - فرو ببرد و بر خشم خود غلبه کند، بهترین عندالله است، افضل است. باز در نهج‍ الفصاحه است که پیامبر می‍فرمایند: لا‍ما تجرع عبد جرعتا أفضل عندالله من جرعة غيض كظمها ابتغاء وجه الله‍. خیلی عجیب است، بیان شد: غضبی که یله و رها شده و نامش را افسارگسیخته گذاشتیم، مکار است، تحت سیطره‍ی عقل نیست و دنبال مطالب بیهوده می‍رود و در آخر هم خودش را به هلاکت می‍اندازد. حالا در این‍جا هم می‍فرمایند: اگر انسان این غضب را فرو ببرد، به وجه الله می‍رسد.

بنده‍ی خدا، هیچی جرعه‍ای ننوشید که نزد پروردگار عالم، افضل باشد از جرعه‍ی خشمی که برای رضای خدا، فرو بخورد. ابتغاء وجه الله، یعنی کسی که خود را دائم در محضر ذوالجلال و الاکرام می‍داند و به مقام الهی رسیده، دائم با خداست و خدا را می‍بیند. به تعبیر دیگر، کسی که فانی فی الله شده و دائم وجه الله را می‍بیند و ضمن این که همیشه حضرت حق را حاضر می‍بیند، خودش را هم در محضر خدا می‍بیند.

غضبی که سبب از دست دادن تمام اعمال نیک می‍شود!

پس اگر کسی لحظه‍ای غضب کرد (که گفتیم از این‍جا به بعد، منظورمان از غضب، غیرخدایی و شیطانی است، چون غضبی که در راه خداست، شجاعت است)، چون غضب از آتش است، گر می‍گیرد، اما شجاعت، گر گرفتن ندارد، وقتی می‍گویند: بایست، می‍ایستد. حالا اگر کسی غضب را بخورد، به وجه الله می‍رسد. معلوم است که اصلاً به وجه الله رسیده که توانسته این جرعه‍ی غضب را بنوشد، خیلی مواقع انسان در غضب، حرفی می‍زند که دیگر نمی‍شود آن را جمع کرد.

یار صدیق امام صادق(صلوات الله و سلامه علیه)، ابی عبید جحفی به همراه غلامش در نزد امام راه می‍رفتند، غلامش ادب نداشت و مدام از امام جلو می‍افتاد، او به غلامش اشاره می‍کرد که به عقب برگرد. تا جایی که غضب‍ناک شد و به او گفت: زنازاده ... حضرت شنیدند، به او گفتند: چه گفتی؟! گفت: آقا، این سیاه‍پوست است، معلوم نیست حبشی است، آفریقایی است، یا ... حضرت فرمودند: مگر چون سیاه است و حبشی است و ...، می‍توان بیان کرد که ولد زناست؟! دیگر پیش من نیا، لا‍اینک‍. او تعجب کرد، هر چه کرد، حتی ابی‍بصیر هم از آقا درخواست کرد، اما ایشان نپذیرفتند.

پس باید مراقب بود که کسی غضب نکند و به همسر، فرزند، همسایه، پدر و ... حرف می‍زند. چون چگونه می‍خواهد فردای قیامت جواب بدهد!

طبق روایات که بیان خواهیم کرد، یک عامل این غضب‍ها، حسادت است. فرمودند: برخی مواقع، حسادت‍ها، عامل غضب بیجا می‍شود و دهان بیهوده باز می‍شود و همه چیز می‍گوید. یا تهمت می‍زند که چون حق الناس است، پروردگار عالم دیگر نمی‍پذیرد. خدا نکند که آن شخص هم بگوید: دیگر نمی‍بخشم، تا فردای قیامت که آن شخص بیچاره است. در روایات داریم که این شخص هر چه اعمال نیک و مستحب در دنیا انجام داده، تازه بعد از این که توبه کند و بگوید: خدایا ببخش، من حرف بیجا زدم؛ از او گرفته می‍شود و برای آن شخص می‍نویسند. در قیامت هم یقه‍اش را می‍گیرند تا این که آیا لطف خدا شامل حالش شود یا خیر. خیلی سخت است، غضب که آمد، دهان بیجا باز می‍شود، حرف بیهوده می‍زند و دیگر تمام است.

فرو خوردن خشم و تبدیل منافق به مجاهد حقیقی!

لذا وقتی انسان، غضبناک شد، باید استغفار کند و آیه‍ی لا‍و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین‍ را تلاوت کند و مطالب دیگری که بیان خواهیم کرد.

حتی آن زمان که منافقین، بی‍رحمانه مردم را به شهادت می‍رساندند و چند هزار نفر از افراد بی‍گناه و عادی، مانند بقال، دوچرخه‍ساز و ... را کشتند، یکی از آنان را در یک خانه‍ی تیمی گرفتند و هر چه بازجو به او می‍گفت: بگو، بگو و ... هیچ نمی‍گفت. جا داشت یک سیلی به او بزنند، اما آن بازجو چنین کاری نمی‍کند - اگر کسی مسئولیتی دارد، باید خیلی مراقبت کند - حتی آن فرد منافق آب دهان هم به صورت او می‍اندازد و خودش می‍گوید: انتظار داشتم که حداقل یک سیلی بر گوشم بزنند، اما آن

بازجو بلند شد، راه رفت و بعد گفت: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین»؛ یعنی برای خدا، خشم و غضب خود را فرو خورد. چنین کارهایی دگرگونی ایجاد می‌کند.

اتفاقاً دگرگونی هم ایجاد کرد و همان منافق به جبهه رفت و شهید شد. حاج میرزا علی‌اصغر صفّار هرندی بر جنازه‌ی افراد کمی نماز می‌خواند، اما بر بدن ایشان نماز میت را خواند. لذا چنین رفتاری منافق را تبدیل به یک مجاهد حقیقی می‌کند و در جبهه به شهادت می‌رسد. اما در مقابل می‌بینید که یک غضب، سبب می‌شود آدم عادی، منافق شود!

چه کنیم کینه‌ای نشویم؟

لذا نتیجه‌ی بحث این شد که بیان کردیم: غضبی که تحت سیطره‌ی عقل است و به عنوان شجاعت، نام دارد، با تهور که غضب افسارگسیخته و رها شده است، فرق دارد.

پیغمبر اکرم، محمد مصطفی فرمودند: «أَلَا إِنَّ خَيْرَ الرَّجَالِ مَنْ كَانَ بَطِيءًا فِي الْغَضَبِ سَرِيعًا فِي الرِّضَا»؛ و«إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ أُولُو الْأَسْبَابِ»؛ یعنی هشدار که به تحقیق این‌ها و خودشان، شریک است)، آن کسی است که دیر به خشم می‌آیند.

در اداره، در محلی که هستی و مدیریت داری، با دانشجوییت، با استادت، با طلبیه‍ات، طوری برخورد کن که دیر به غضب بیایی. «بطیء الغضب» یعنی تا غضب می‍خواهد بیاید، می‍رود. «بطیء» یعنی آنچه نیامده، می‍رود.

در ادامه نیز می‌فرمایند: سریع الرضا، یعنی زود راضی شود و تا کسی عذرخواهی کرد، سریع بپذیرد.

یکی از مطالب و عواملی که باعث کینه می‌شود، این است که انسان، زود نگذرد. اما اگر زود گذشت، اهل کینه نمی‌شود. اگر قبول کرد بگذرد، اما گفت: حالا نه، فعلاً وقتش نیست، بعداً می‌گذرم؛ همین، عامل برای کینه می‌شود. لذا چنین کسی، کینه به دل می‌گردد و میوه‌ی آن؛ و ثمره‌ی آن؛ کینه هم این است که اگر طرف، هزاران خوبی هم داشته باشد، دیگر نمی‌بیند و همه را بدی می‌بیند. وقتی انسان، کینه‌ی آن؛ توز شود، همین است و این حال برایش به وجود می‌آید.

پس اگر هم می‌خواهیم کینه‌زwnj&ای نشویم، سریع الرضا شویم. در دعای کمیل هم حضرت حق را به سریع‌الرّضا می‌خوانیم. همین است که حضرت حق، سریع راضی می‌zwnj&شود و با یک الهی العفو، ما را می‌بخشد و الاّ که بدبخت بودیم، علاوه بر آن فرموده که تا هفت ساعت، گناهتان را اصلاً نمی‌zwnj&نویسم، بینم استغفار می‌zwnj&کنید، توبه می‌zwnj&کنید و برمی‌zwnj&گردید یا خیر. لذا حضرت حق را نمی‌zwnj&شود با کسی قیاس کرد. اما اگر سریع از ما نمی‌zwnj&گذشت، ما الآن اصلاً وجود هم نداشتیم، نه فیزیکمان وجود داشت و نه روحمان در این‌zwnj&گونه مجالس بود. zwnj&حضرت حق، سریع الرّضاست و دوست دارد بنده‌zwnj&اش هم همین حال را داشته باشد.

کسی می‌تواند سریع الرضا شده و زود راضی شود که زود هم غضبش را از بین ببرد و لاغری؛
الغضب؛ را باشد و الاً سریع الرضا هم نمی‌شود.

؛السلام عليك يا مولاي يا صاحب العصر و الزمان؛

آقا هم سریع الرضاست، هر چه بدی کردیم، زود می‌گذرد. امور به دست حجت خداست، خیلی بدی کردیم، خیلی بی‌آقایی کردیم، اطاعت نکردیم. آقا جان، خودمان را به خودت می‌سپاریم. ما نمی‌توانیم خودمان را کنترل کنیم، نفسمان، غضیمان و گناهمان را نمی‌توانیم کنترل کنیم. قربانت بروم شما هستید که می‌توانید عناية کنید. قربانت بروم، به عنایت خیلی نیاز داریم.